

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در مناشئ تحقق ظهورات بود. رسیدیم به منشأ نهم.

عرض شد مطلبی محقق اصفهانی در نه‌ایه‌الدرایه در باب سیره عقلاء دارند که از کجا
کشف می‌شود امضاء شارع و قبول شارع آن سیره عقلاء را. ایشان در آن جا این جور
بیان دارند. می‌فرمایند که چون شارع من العقلاء است، بلکه رئیس العقلاء است این جا
یک کاشف طبعی وجود دارد از این که، این که از آن‌ها هست پس سنخ همان‌ها است.
همان طور که آن‌ها عقلاء بما هم عقلاء این مطلب را درک می‌کنند و قبول دارند و دیدن و
منهج و سیره‌شان هست پس بنابراین شارع هم همین طوره. مگر این که مخالفت علنی
بکنند. اگر مخالفت علنی کرد می‌فهمیم که این جا تخلف عن العقلاء آن‌ها را تخطئه کرده،
آن روش را قبول ندارد و راه جدیدی را برگزیده، اما مادامی که مخالفت علنی نکند، همین
که منهم هست این کاشف طبعی وجود دارد بر اتحاد مسلکش با آن‌ها. این فرمایشی
است که ایشان دارند. و از این جا است که ما در سیره عقلانیه وقتی سیره عقلانیه بود،
این جا کشف می‌کنیم موافقت شارع را. حالا نظیر این بیان در مانحن فیه قابل پیاده شدن
هست. به این که خب ما به حسب تجربه هر کسی وقتی در یک لغتی زندگی می‌کند، جایی
زندگی می‌کند به حسب تجربه به واسطه قرائن خاصه فی کل مقام مقام و خصوصیتی
که وجود دارد برایش به حسب تجربه ثابت می‌شود که معمول اهل لغت و کسانی که
صحبت می‌کنند مطلبی می‌گویند اگر قرینه‌ای بر خلاف آن مدلول تصویری نیاورند همان
مرادشان است. هم مراد استعمالی‌شان است، هم مراد جدی‌شان است. و هم چنین
کسانی که به کلمای تنطق می‌کنند معمولاً می‌خواهند افاده مرامی بکنند. استعمال
می‌خواهند بکنند بعد افاده مرامی به دیگران می‌خواهند بکنند. نه این که خود آن گفتار و
آن تنطق بما هو هو یک موضوعیتی داشته باشد. کیف می‌کنند از این که خب این لفظ را
به کار می‌برند و امثال این مثال‌هایی که می‌زدیم. پس یک چنین به حسب تجربه یک چنین
مطلبی برای انسان که مردم، متکلمین این چنین هستند. بعد از این که این سرمایه اولی
را انسان به حسب تجربه و این‌ها برایش و این‌ها هم ...؟ تجربه بر این‌ها و چیزهای دیگه
برایش حاصل است آن وقت این جا آن کاشف طبعی به وجود می‌آید که خب ما با این آقا
الان از این شخص داریم می‌شنویم کلامی را، یا نوشته‌ای را می‌بینیم از این شخص. این
جا بما أنَّ هذا الشخص منهم یک کاشفی طبعی پیدا می‌شود که پس این هم همان روش
را دارد. این هم همان جور است. مادامی که قرینه برخلاف اقامه نکرده باشیم یا نگفته
باشد آقا من حرف جدی نمی‌خواهم بزنم. مادامی که نگفته خب بله. یک وقت یک کسی
هست می‌گوید بدتان نیاید من حرف جدی نمی‌خواهم بزنم، من می‌خواهم شوخی بکنم
خودش اصلاً اعلام کرده. اما مادامی که اعلام نکرده، قرینه‌ای نیاورده است این کاشف
طبعی این است که این هم چون منهم هست، این هم یکی از آن آدم‌ها است، یکی از

همین انسان‌هایی است که سیره و روش و دیدن‌شان به حسب آن معلومات این است پس بنابراین می‌فهمیم توی این کلامی که دارد می‌گوید این کلام بله برای افاده و مراد تفهیمی استعمال کرده. هم استعمال کرده، هم مستعمل فیهش همان مدلول تصویری هست، هم می‌خواهد تفهیم بکند، هم آن چیزی را که می‌خواهد تفهیم بکند همان مدرک تصویری است چون قرینه بر غیر این نیاورده. و همین که مراد جدی‌اش هم همین است. برای این که باز قرینه‌ای برخلاف این نیاورده. همان طور که آدم‌های دیگه این جوری هستند، کسان دیگه این جوری هستند به حسب تجربه برای ما روشن شده پس این کاشف طبیعی وجود دارد که این هم همان جور است مانند آن‌ها است. خب در آن جا یک اشکالی به محقق اصفهانی بزرگان کردند که آن اشکال این جا وارد نیست. آن جا اشکال کردند درسته شارع من العقلاء است ولی خودتان می‌گویید رئیس العقلاء است. خب لعل این طریقه عقلایی چون آن ادق است، چون اعلم است، چون محیط است به همه خصوصیات، به همه جوانب لعل این مسلک را قبول ندارد، فرض این است حکم عقل که نیست، حکم عقل نمی‌شود شارع بما هو عاقل غیر آن بگوید. اما وقتی سیره عقلایی است، یک روش است. برای مثلاً سامان دادن به یک امری. حالا نمی‌شود گفت که شارع هم این را قبول دارد. شارع شاید یک چیز دیگه قبول دارد. چون آن فرض این است که اعقل است، ادق است، عارف به تمام خصوصیات و جوانب مسأله است. آن جا قبول نداریم که این کاشف طبیعی وجود داشته باشد، کاشف طبیعی در آن جایی است که همگونه باشند اما یکی آگاه ادق و اعلی و این‌ها بود آن جا نمی‌توانیم چنین چیزی را تصور بکنیم. بنابراین آن کاشف طبیعی در آن جا محل اشکال واقع شده. اما در این جا آن اشکال نیست این جا. برای این که بالاتر از این که این لفظ را می‌گوییم اراده بکنی استعمال در معنایی را و قصد تفهیم داشته باشی و چه داشته باشی بالاتر از این که چیزی نیست. آگاه هر چی باشد ادون از این است. به یکی بگویی هیچی اراده نکرده باشد. بگویی شوخی می‌خواهی بکنی بدون قرینه و همین طور. پس بنابراین در این جا آن اشکال نمی‌آید که آن جا وارد شده.

سؤال: ...؟ پس فرقی با قبلی چی می‌شود؟ اگر این اشکال را ارزش بگیریم از نه بگیریم فرقی با هشتمی اماره عقلانی چی می‌شود؟ این جا فقط ...؟

جواب: نه آن اماره عقلانی این بود که هر کسی هر چیزی را استعمال می‌کند برای غایت طبیعی‌اش، برای آن غایتی که به نحو طبیعی یا به نحو موضوعی برای این قرار داده شده این را یستخدام و یستعمله برای آن غایت. آن هشتم این بود که هر کسی هر وسیله‌ای را به کار می‌برد ظاهراً این است که برای همه این جهت دارد به کار می‌برد. اگر بیل دست می‌گیرد کسی نمی‌گوید این بیل شاید می‌خواهد برود با این غذا بخورد. غایت طبیعی بیل که غذا خوردن نیست. یا اگر قاشق دست می‌گیرد کسی توی ذهنش نمی‌آید این قاشق دست می‌گیرد لعل با این قاشق می‌خواهد برود گچ مالی بکند. ماله که نیست که. ولو می‌شود یک جایی مثلاً گچی می‌خواهد ولو آن استحاله ندارد ولی چون غایت طبیعی‌اش نیست. و لذا آن جا از آن راه بود. آن اماره عقلانی از راه این بود که این الفاظ و این جمل و وضع برای این لغتی. غایت طبیعی‌اش پس این است یا غایت موضوعی‌اش این است. هر کسی به کار می‌گیرد صرف نظر از این که ما بگوییم این جزء آن آدم‌ها است. به این کار نداریم. به این حیث کار داریم، این امارت از این حیث تحقق می‌یابد. این جا نه، می‌خواهیم یک گروهی درست کردیم اول گفتیم این گروه ما به حسب تجربه و امور دیگه که اهل لغت باشند این‌ها را این جوری شناختیم به این که این‌ها این الفاظ و این‌ها را برای این جهت به کار می‌برند. کار نداریم طبیعی. این حیث اشکال ندارد ولی

آن‌ها مانعة الجمع نیستند این وجوه را. ولی به این حیث داریم و از این منظر داریم نگاه می‌کنیم. خب حالا می‌گوییم این آدم هم که از همین‌ها است. این گوینده هم که از همین‌ها است. این نویسنده هم که از همین‌ها است. این کونه منهم یعنی از این جمعیت. این است که پس بنابراین همان نحوه کاربردش و هدفش از کاربرد این کلمات و الفاظ همان است که همه دارند. همه به حسب تجربه و قرائن چی بود؟ این الفاظ را که می‌گویند برای استعمال است و برای تفهیم و امثال این‌ها است. خب این هم همین جوره. بنابراین منشأ دلالت در خیلی‌ها، خیلی جاها همین جهت می‌تواند بشود ولو آن جهت قبلی هم هست. اگر حالا صرف‌نظر از این بکنیم که این مین آن جماعت است، و جزء آن‌ها است می‌گوییم خود این کاری که این دارد می‌کند مفرداً به خودش نگاه کنیم، متفرداً به خودش نگاه کنیم می‌گوییم خب این عمل غایت این الفاظ چیه؟ این است. پس برای همان غایت طبیعی‌اش دارد استعمال می‌کند. پس بنابراین وجه هشتم با نهم دو راه است. از هم جدا می‌شود.

سؤال: ...

جواب: این هم خیلی روشن است. ...؟

سؤال: ...؟

جواب: نه آن به حکم الامثال فی ما یجوز و لایجوز واحد است. آن بهتر از این راه‌ها است.

سؤال: ببخشید از آن ور قیاس به نفس از خودمان به مردم می‌رسیم در این جا از مردم ...

جواب: از مردم به مردم است. یک گروهی، جماعتی این منهم. آن جا این است که ما به خودمان، به وجدان خودمان، به عملکردمان شخص خودمان که می‌دیدیم، می‌بینیم که ما در استعمالاتمان این جوری هستیم. این خب آن آقا هم مثل ماست، آن آقا هم مثل ما پس آن هم همین جوره. از باب ضم این که حکم الامثال فی ما یجوز و لایجوز واحد و این که مطمئنیم آن‌ها هم آدم‌های دیگه هم مثل ما هستند. مثل آن مثال‌هایی که زدیم و عرض کردیم.

سؤال: این با احتمال سوم یکی است. دلالت طبیعی، دلالت طبعیه هم ما از تجربه و استقراء در می‌آوریم دیگه.

جواب: نه. دلالت طبعیه این نیست که از تجربه و استقراء به دست بیاوریم. آن این است که تناسب... طبعی این است که تناسب آن علت با آن معلول. تناسب آن علت با آن معلول این... طبع یعنی این. مثلاً سرماخوردگی این که علت هست این تناسب دارد با همین که چنین صدایی ایجاد می‌شود. یک چنین لفظی ایجاد می‌شود. پس اوه اوه به قول مناطقه این کاشف از چیست؟ سینه درد است، این اوه اوه لفظ است اما این نه لفظی است که واضعی نیامده وضع کرده باشد که گفته وضعته للدلالة علی سرماخوردگی و سینه درد. چنین چیزی را نگفته اما از کجا می‌فهمیم؟ از این که اگر کسی آه آه می‌گوید می‌فهمیم درد دارد. از این چرا؟ برای این که بین آن و آن یک سنخیت علت و معلولی وجود دارد. و هکذا موارد دیگری که مثلاً اشک از چشم‌هایش دارد می‌ریزد. این دلالت می‌کند این اشک ریختن بر چی؟ دلالت طبعیه دارد بر این که یا متعزى است و یا خیلی فرهنگناک است و این‌ها. چون در هر دو جا هست آن وقت باید جهات دیگه را هم با آن ضمیمه بکنیم. رنگش زرد شد این دلالت می‌کند که خجالت کشیده مثلاً. چون این خجالت

کشیدن با زرد شدن برای ما روشن شده آن به حسب تجربه روشن شد که این معلول این است و هکذا.

سؤال: خجالت می‌کشند سرخ می‌شوند.

جواب: ...؟

سؤال: استاد این‌ها در واقع متمم همان تعهد عقلاییه است.

جواب: نه هیچ ربطی به تعهد علائی ندارد.

سؤال: حاج آقا آن تعهد عقلایی که بین مردم هست ما بیاییم با این روش می‌گوییم پس این شخص، این متکلم یکی از این عقلاء است پس حالش مثل بقیه است. پس متعهد به آن تعهدات لفظی بین خودشان هستند.

جواب: نه به تعهد کار نداریم این جا. فلذا این راه‌هایی که می‌گوییم به تعهد ربطی ندارد که بخواهیم بگوییم آن اشکالی که ...

سؤال: حاج آقا این مثل بقیه است، خب بقیه باید به یک چیزی متعهد باشند که این هم در آن تعهد با آن‌ها شبیه است. اصل و منشأش همان تعهد است دیگه.

جواب: نه. ببینید این راه اخیر همین نهم که می‌گفتیم یک پیش فرض برای خودش درست می‌کرد. فلذا است که این با بعضی از راه‌های قبل این تفاوت را دارد که این نمی‌تواند بگوییم منشأ دلالات در تمام موارد است. برای این که آن جماعتی که پیش فرض ما بود آن به واسطه این نبود. آن را از یک راه‌های دیگه گفتیم. به تجربه و چیزهای دیگه فهمیدیم آن عواملی دارد. فهمیدم معمول جمعیت این جوری هستند. حالا این فقط در... این که هذا منهم این منشأ برای دلالت کلام این می‌شود. بعد از آن سرمایه پیش فرضی که داریم. آن‌ها در اثر این جهت نیست. چون ما یک جمعیت دیگه‌ای نداریم که از این راه فهمیده باشیم. پس از یک راه فهمیدیم حالا مثلاً ما رفتیم توی می‌خواهیم بدانیم که فلان شهر این‌ها چه جور صحبت می‌کنند لهجه‌شان چیه. می‌رویم آن جا یک دو روزی می‌مانیم و کار میدانی می‌کنیم با این جا، با آن جا توی بازارش، فلان جا لهجه‌شان را فهمیدیم. حالا اگر گفتند این آقا اهل آن شهر است می‌گوییم بابا این هم لهجه‌اش همین است. درست، چرا می‌فهمیم؟ این جا کاشف از این که این لهجه‌اش آن است این است که طبعاً چون منهم هست این کاشف طبعی وجود دارد. اما علت این که این دارد این جوری حرف می‌زند و این لهجه پیدا شده این تجربه ما نیست آن علت دیگه‌ای دارد. بنابراین این جا هم که یکی از مناشئ گفته می‌شود یعنی گاهی علت این که یک کلامی برای ما ظهور در این پیدا می‌کند و این دلالت برایش پیدا می‌شود که ما می‌فهمیم این لفظ را که گفت در این معنا استعمال کرده و این معنا را می‌خواهد تفهیم بکند به مخاطب خودش این الان برای ما به خاطر این کاشف طبعیه است. برای ما الان. حالا آن‌ها چرا کلام‌شان بر این دلالت می‌کند قهراً علتش این نیست. علتش باید چیزهای دیگه باشد.

خب این هم یک راه.

سؤال: چندان مهم نیست این بحث.

جواب: مهم است، چرا.

سؤال: اگر توانستیم منشأ آن‌ها را بفهمیم شاید آن منشأ عام شامل همین شخص هم می‌شود.

جواب: شاید هم نشود. یعنی وجداناً خیلی جاها هست که برای ما منشأ همین است.

سؤال: نه قرینه خاصی نباشد همان که..

جواب: نه این که ما می‌گوییم از آن‌ها است. می‌گوید این آقا...

سؤال: اگر قرینه خاصی نباشد به هر دلیلی که سایر عقلاء کلام‌شان ظاهر در داشتن دلالت تصدیقه به همان مناشئ این هم هست دیگه. لذا معنا ندارد این تعلیل ما فی الذات را تعلیل ما فی العرضش بکنیم.

جواب: نه آن برای ما چون از آن‌ها اطلاع نداریم. چون فرض کنید الان ما از آن‌ها غافلیم اطلاع نداریم. الان آن چیزی که برای ما علت می‌شود. و سبب دلالت می‌شود همین است که ما می‌گوییم این هم از آن‌ها است پس همین است. اما حالا چرا این جوری است؟ مثلاً فرض کنید می‌گوید آقا این یزدی است. این یزدی است پس این کلام یعنی این. حالا این چرا آن جا این جور دلالت دارد من نمی‌دانم. برای من که خیلی جاهایش ما این جوری استدلال می‌کنیم. یعنی الان بالفعل برای یک شخص ممکن است دلیل این باشد.

سؤال: یا شما مدعا را واضح گرفتید دارید می‌گویید آن مدعایی که در رتبه سابقه واضح گرفتیم داریم به این استدلال می‌کنیم. آن مدعای واضح...

جواب: آن مدعا را گفتیم، آن مدعا به حسب تجربه و این‌ها برای انسان خیلی چیز ثابت و واضح و مسلّم است. حالا الان این کلام منشأ دلالت این کلام چی شده؟

سؤال: همان تجربه سابق است.

جواب: نه، چون الان در آن‌ها هم ما علت را نمی‌دانیم. فقط تجربه این است که به نحو... می‌دانیم این جوری هست. اما علتش را هم آن جا نفهمیدیم چیه. الان که این کلام دلالت می‌کند قیاس ما او این که این کاشف طبعی وجود دارد که این از آن‌ها است از این طریق. مثل همان که آقای چیز فرمود دیگه. ما توی عقلاء می‌دانیم شارع را نمی‌دانیم چه جوری است وضعش. یعنی یک مفروضی داریم و آن این که عقلاء غیر شارع را نفهمیدیم سیره‌شان این است. حالا شارع را نفهمیدیم. حالا می‌آییم چه کار می‌کنیم می‌گوییم این شارع منهم هست یا نیست. حالا که کاشف طبعی وجود دارد که پس بنابراین، این هم مثل آن‌ها است.

سؤال: ظهور که اصلاً کاری با شارع نداریم. بحث عرف هست. شارع هم یکی از عرف است. آن که مفروغ عنه است. شما می‌گویید اصلاً بحثی نداریم خب.

جواب: خیلی

سؤال: بحث عرفی وقتی ثابت شد حتماً هم شارع یکی از عقلاء است ...؟

جواب: ای بابا ما این جا مثال زدیم گفتیم داریم اقتباس می‌کنیم اما الان شما این فرمایشات را فرمودید حالا من می‌خواهم بگویم ایشان این‌هایی که گفتند مستعمل فیه است. ایشان اصلاً استعمال می‌خواست بکند یا نه؟ مستعمل فیهش چی بود همین بود که به دلالت تصویریه به ذهن من آمد یا نه؟ بعد مراد جدی این جا داشتند یا نداشتند. بعد آن مراد جدی‌شان چی بود، همین بود که مدلول استعمالی برای تصور بود هست. من می‌گویم آقا مثل این‌ها است. توی این برایم با تجربه ثابت شده که وقتی حرف می‌زنند معمولاً برای همین است. پس ایشان هم که از همین‌ها است. ایشان هم همین را می‌خواهد بگوید.

سؤال: هر چی منشأ آن‌ها بوده منشأ این هم هست.

جواب: منشأ بله ولی برای من الان چی باعث شد که من از این کلام شما این معنا را بفهمم؟

سؤال: این که یکی از آن‌ها است.

جواب: آهان این. پس این هم یکی از مناشئ ظهورات شد پس. الان ظهور برای من منشأش این شد. پس یکی از مناشئ ظهورات این است برای من. من چون که از چیزی اطلاع ندارم خبر ندارم. مثلاً در آن‌ها وضع باعث شده، یا تعهد این آقایان باعث شده در بقیه. ممکن است این‌ها باعث شده در آن‌ها، وجوه دیگه. اما الان برای من که نسبت به این آقا شخص خاص اطلاعی ندارم این جوری است. حالا شارع هم همین جوره، پیامبر که صحبت می‌فرماید صل و سلم، ائمه علیهم السلام صحبت می‌فرمایند مردم می‌گویند چی؟ می‌گویند خب این هم مثل ماست. توی عربستان، توی همین مردم بوده. مردم حجاز و مکه و این‌ها وقتی این الفاظ را می‌گویند یعنی همین این‌ها. پس ایشان هم که همین جا است. از این‌ها است. خب پس این هم همین است. این هم شارع است. و همین بیان می‌گویند این کلامش را از کجا می‌گیرد، قرآن از کجا می‌گوید معنایش این است؟ می‌گوید بابا قرآن خب همین بلسان عربی. عرب‌ها که می‌گویند همین مقصود است. خب این هم همین مقصودش است. چون هو منهنم پس کاشف طبعی دارد که آن‌ها اگر این حرف را می‌زدند ما به حسب تجربه برای خودمان ثابت شده آن‌ها اگر این جوری بگویند معنایش این است. خب این خدا هم که دارد می‌فرماید یا خدا نه که چون عرب است. و منهنم نیست. اما چون خودش فرموده من به لسان همین‌ها می‌خواهم حرف بزنم در آن جا. پیامبر، ائمه علیهم السلام بله. آن جا هم همین است. آن منشأ ظهور برای عده‌ای همین می‌تواند باشد.

و آخرین.... نه آخرین ما قبل الآخر، وجه دیگر که وجه دهم است. این است که گفته می‌شود که قاعده مقتضی و مانع این جاها منشأ ظهور هم می‌تواند باز نگوییم تنها منشأ. این هم می‌تواند منشأ ظهور باشد. قاعده مقتضی و مانع. بنابراین که این قاعده مقتضی و مانع قاعده عقلائی. قاعده مقتضی و مانع این است که اگر مقتضی برای یک مقتضایی وجود داشته باشد، مقتضی وجود دارد. خب مقتضی تنها کافی نیست برای این که مقتضا تحقق داشته باشد، باید شرایط باشد، موانع مفقود باشد تا مقتضا محقق بشود. اما در بین عقلاء گفته می‌شود یک روشی وجود دارد که وقتی مقتضی وجود داشت شرایط هم بود دیگه احتمال این که شاید مانع وجود داشته باشد به آن اهمیت نمی‌دهند مگر برایشان محرز بشود مانعی هست و الا بنا می‌گذارند بر این که مقتضا موجود است. این قاعده مقتضی و مانع است. این را بنا می‌گذارند. مثلاً از باب مثال اگر یک باران شدیدی مثلاً در

کوهستان‌های آن منطقه آمد این مقتضی است بر این که یک سیل مفصلی وارد بشود مگر این که یک چیزی جلویش را بگیرد. وقتی این مقتضی برای سیل محقق شد دیگه اعتماد به... نمی‌آیند راحت بنشینند بگویند که ان شاء الله مانعی هست. خب حالا شما ممکن است در این اشکال بکنید بگویند از باب احتیاط و فلان است ولی این قاعده مقتضی و مانع کسانی که قبولش دارند مثل محقق تهرانی رحمه الله، محقق بهبهانی که تبعه ایشان هست. البهبهانی الرامهرمزی المدفون فی اهواز. ایشان که شیخنا الاستاد می‌فرمود که ما ده ماه تلمذ کردیم در نجف اشرف خدمت ایشان. گاهی هم مطالبی از ایشان نقل می‌فرمودند. خب آن‌ها از اعظام علما و بزرگان فن فقه و اصول بود ایشان هم. این‌ها طرفداران قاعده مقتضی و مانع هستند. و من این جا توی پراکنش الان یادم آمد یک نکته‌ای که آموزنده است برای همه ما. اخیراً من دیدم یک چیزی را که جناب آقای سیستمی دام طله در سن بیست سالگی دیدم بوده. که وقتی مشهد بوده ایشان، آن جا تحصیل می‌کرده. طلبه بیست ساله بوده. ایشان یک نامه‌ای می‌نویسد برای همان آقای آسید علی رامهرمزی و چندین اشکال به این قاعده مقتضی و مانع که مختار ایشان است می‌کند. که بعد آن آقای رامهرمزی در جواب ایشان خیلی با ادبیات مؤدبانه و تجلیل به ایشان نامه می‌نویسد می‌گوید بله این ان شاء الله من توی این نامه نمی‌شود حالا جواب اشکال‌های شما را همه‌اش را ذکر کنم ان شاء الله می‌آیم مشهد سفر زیارتی آن جا و دو تا از جاهایی که ایشان بحث استدلالی کرده آدرس می‌دهم به آن جاها مراجعه کنید اما حضوری وقتی آمدم مشهد جوابش را می‌دهم. خب طلبه بیست سال این جور داخل مطلب، دقیق در مطلب و درد مطلب داشتن، نامه نوشتن برای مؤلف، و کسی که این فرمایش شما این کاشف از این است که انسان طالب علم و طالب حقیقت و دنبال مطلب و ... که این حالت اگر در انسان باشد انسان به جایی می‌رسد که رزقنا الله تعالی جمعاً حوزه‌های علمیه باید همین طور باشد. من عرض کردم بارها به دوستان طلبه که من بچه بودم با آقای والد رحمه الله علیه خب گاهی درس امام می‌رفتم نمی‌دانم ساعت 8 صبح بود یا 7 صبح بود مسجد سلماسی بعدش هم درس مرحوم آقای بروجردی. خب ما توی عالم بچگی که مطالب را نمی‌فهمیدیم حالا این‌ها یعنی چی؟ ولی اصالة العموم، اطلاق و این چیزها به گوش‌مان می‌خورد که امام می‌فرماید. بعد وقتی درس تمام می‌شد خب آن درس خیلی پر جمعیتی بود این کوچه آقازاده تا حرم مطهر که درس آقای بروجردی بود این کوچه و خیابان خب طلبه زیاد بود دیگه. بعد از درس آقای بروجردی ما هم که پیاده از این جا می‌آمدیم برای درس مرحوم آقای بروجردی با مرحوم والد. من آن چیزی که از طلبه‌ها می‌دیدم، می‌دیدم بعد از درس هم حرف‌های طلبه‌ها همان‌هایی است که توی درس می‌شنیدم. یعنی همان الفاظ و همان خصوصیات و همان چیزهایی که ... امام خیلی هم البته با حماسه و این‌ها درس می‌گفت دیگه. یعنی برای ما که بچه بودیم همان نحوه صحبت کردن و چیز خودش جاذبه داشت. می‌دیدم حرف‌های این طلبه‌ها هم همان‌ها است. و این کاشف بود از این که طلبه‌ها درد بحث و علم دارند. بعد از درس هم راجع به همان‌ها دارند صحبت می‌کنند. درس که تمام شد دفتر بسته شد حالا مطالب دیگه. و کاری به این نداشته باشیم. این اگر انسان دنبال مطالب را نگیرد، فکر نکند روی آن، حرف روی آن نزنند، دغدغه‌اش را نداشته باشد به جایی نمی‌رسد. و حرف‌های جدید پیدا نمی‌شود. افکار جدید پیدا نمی‌شود. حالا علی‌ایحال این هم یک راهی است مقتضی و مانع. حالا این جا چه جوری است؟ توی عبارت آقای اصفهانی این که همان جا یک عبارتی، یک تعبیری دارند که محتمل است ایشان بخواهند همین را بفرمایند. یعنی به نحو قاعده مقتضی و مانع گفته می‌شود و آن این است که این که این آدم از این‌ها است این خودش اقتضاء می‌کند که همین را اراده کند. به عنوان کاشف طبعی نمی‌گوییم. این دیگه خودش

یک عاملی است که اقتضاء می‌کند این طور بگوید این که این لفظ برای این معنا وضع شده، برای این معانی وضع شده و هدف این بوده، اقتضاء می‌کند که این آدم هم همین جور اراده کرده باشد. مگر این که مانعی جلویش را بگیرد. مانعی بیاید جلوی این اقتضاء را بگیرد. بنابراین مادامی که قرینه‌ای نیست، مانعی روشن نشده قاعده مقتضی و مانع می‌گوید که خود این که گونه منعم این از این. و خود این که این الفاظ اصلاً وضع شده برای این معانی و قرن اکید دارد و رابطه وثیق وضعی دارد با این معانی، و هم چنین پیاز داغش را هم اضافه بکنیم تو حرف قبل می‌زدیم و آن این است که طبع مطلب هم اقتضاء می‌کند هر کسی هر کاری را می‌خواهد بکند برای همان استعمال که می‌کند آن‌ها را دیگر به خاطر این که این‌ها مقتضی‌اند به این منظر نگاه می‌کند. این‌ها اقتضاء می‌کند که اراده استعمال داشته باشد، مستعمل فیهش همین باشد، اراده تفهیمیه داشته باشد و ما یفهمه به مخاطبش هم همین‌ها باشد. مگر مانعی جلویش را بگیرد. پس این قاعده را هم اگر کسی قبول داشته باشد صلاحیت این دارد که این هم منشأ بشود. منتها این قاعده خودش غیر ثابت که عقلاً این چنین باشد. ولو بزرگانی مثل محقق تهرانی، محقق بهبهانی قائل به او شدند اما این طور نیست. و از نظر شرعی هم بعضی‌ها خواستند از روایات باب استصحاب همین قاعده را استخراج کنند ضمناً الی الاستصحاب یعنی بگویند آن روایات دو قاعده را دلالت می‌کند، هم استصحاب و هم قاعده مقتضی و مانع را. یا نه اصلاً قاعده مقتضی و مانع را دارد می‌گوید نه قاعده استصحاب را.

سؤال: چه کار کنیم که قیاس نکنیم. این حالت‌ها یک جور به قیاس می‌خورند. یک وقت مرتکب قیاس نشویم؟

جواب: قیاس یعنی چی؟

سؤال: همان قیاس مصطلح که می‌گویند خب قیاس نباید کرد.

جواب: قیاس نمی‌کنیم. این‌ها را صغری برای قاعده مقتضی و مانع درست می‌کنیم. قیاس نمی‌کنیم. قیاس در احکام شرعی است که اشکال دارد ولی قیاس نمی‌کنیم. می‌گوییم این‌ها اقتضاء می‌کند که این آدمی که این تکلم را کرده این اراده‌ها را داشته باشد. بنابراین قاعده مقتضی و مانع این‌ها صغری قاعده مقتضی و مانع را می‌خواهد درست بکند. خب این هم به خدمت شما عرض شود که چون در کلمات بزرگان این اشاره نسبت به اخیر هم ممکن است باشد از این جهت عرض کردیم. فتحصل.

آخرین وجه این است که بگوییم آقا شما نمی‌توانید یک وجه کامل جامع برای همه جاها بیان بکنید. چنین وجهی وجود ندارد. این منشأ ظهورات جا به جا فرق می‌کند. قرائن مختلفه و متفرقه از این‌هایی که ذکر شد و غیر این‌ها. هر جایی مناشئ خاص خودش را دارد. و این‌ها باعث می‌شود که انسان متوجه می‌شود که این اراده استعمالیه دارد، اراده جدیه دارد، اراده جدیه‌اش چیه و هکذا و هکذا. فی کل مقام قرائن خاصه و بژه آن مقام که این‌ها هم که گفته شد آن‌ها هم بعضی‌هایش جزو همان‌ها است که گاهی بعضی‌هایش هست، گاهی بعضی‌هایش نیست. گاهی ضم به بقیه می‌شود گاهی نمی‌شود. پس بنابراین چیزهای متفرق است. ولی معمولاً وجود دارد که انسان این چیزهای متفرق وجود دارد و انسان متوجه می‌شود. به هر حال این وجوهی است که، مناشئ است که برای دلالات و ظهورات گفته شده می‌توان بیان کرد. البته این راه مسدود نیست. این‌هایی که گفتیم به حسب استقراء بود و دلیل بر حصر در این‌ها وجود ندارد. بنابراین شما می‌توانید وجوه دیگری را هم شاید ابداع کنید و بفرمایید.

سؤال: آخرین وجه شد تخییر بین موارد مختلف؟

جواب: بله. یعنی قرائن مختلف در هر جایی این جور نیست که یک وجه باشد بگویم تعهد همه جا باعث شده. بگویم می‌گویم مثلاً دلالت طبعیه همه جا باعث شده. نه.

سؤال: ...؟ برهانی متکلم این منشأ دلالت...؟

جواب: همیشه این جوری نیست.

سؤال: ظهور حالی منشأ دارد یا این است یا این است....

جواب: نه. گاهی گفتیم نه بعضی از وجوه احتیاج ندارد به این که بگوی ...؟ حال درست می‌کند. خودش مستقیماً می‌تواند دال باشد. و احتیاجی نیست که به آن مستند بکنیم.

خب این بحث تمام شد. بحث جدیدی که داریم باز بحث تمهیدی این است که راجع به قرینه. که القرینه ما هی، این اولاً. ثانیاً آیا قرینه در تمام دلالات می‌تواند نقش آفرین باشد حتی دلالت تصویریه، دلالت تصدیقیه اولی، دلالت تصدیقه ثانیه، در همه این جاها قرینه می‌تواند نقش آفرین باشد یا نه. و بحث سوم این است که اگر می‌تواند نقش آفرین باشد وجه نقش آفرینی آن چیه. به چه جهت نقش آفرینی می‌کند. این همان سه بحثی است که مرحوم شهید صدر عنوان فرموده این‌ها را هم باید ان شاء الله به نحو حالا اگر بشود اختصار بیان بکنیم وارد مطلب بشویم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.